

فدایی مازندرانی؛ گزارشگر حماسه حسینی

فریدون اکبری شلدره

میرزا محمود تلاوکی، از سخن سرایان و مرثیه پردازان پُرتوان و جادو کلام در روزگار قاجاریه است. او با آن که از زبانی شیوا و استوار برخوردار است، تاکنون ناشناخته مانده است.

هیچ يك از زیست نامه نویسان و فهرست برداران، از زمان قاجار به این سو، یادی از وی به میان نیاورده اند. شگفتا که رضا قلی خان هدایت طبرستانی ملقب به «لکله باشی» (۱۲۸۸-۱۲۱۵ ه.ق) با آن که همروزگار شاعر بوده است، در نوشته های خود نام و یادی از «میرزا محمود»، ذکر نکرده است.

تا آنجا که نویسنده این جستار، پژوهیده است، نخستین جایی که از این شاعر یاد رفته است، نوشته ای بسیار کوتاه از «محمد طاهری» متخلص به «شهاب» می باشد، که با عنوان: «فدایی تلاوکی مازندرانی» در مجله ارمنان به چاپ رسیده است.^(۱)

«میرزا محمود» به سبب اینکه زادگاهش روستای تلاوک (Talavok) بوده است، به تلاوکی بازخوانده شده است، اما در سراسر دیوان او این نام، هرگز به کار نرفته است. سراینده، نام خود «محمود» را هم تنها چند بار، بدین سان آورده است:

محمود را چه باك در آن بزم پُر ز شین

زیرا که هست بنده آزادی از حسین

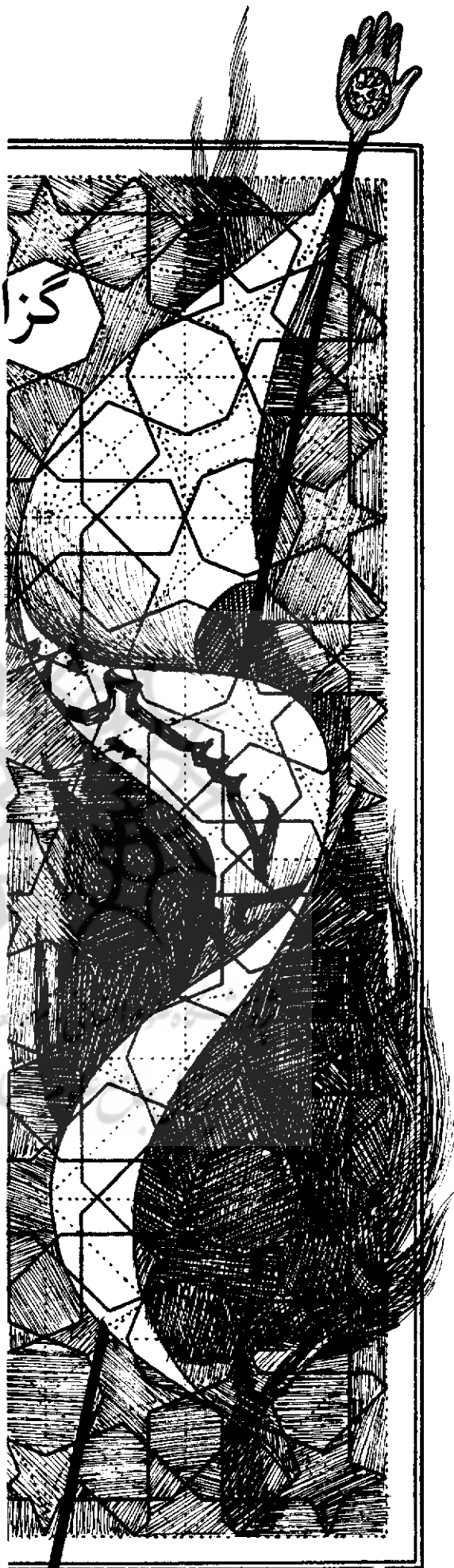
(ص ۱۹۱ دیوان)

بس گن ای محمود کاین طبع روان

خون روان سازد ز چشم آسمان

(بخش قصاید، ص ۲۸۱)

میرزا محمود، در حدود سال های هزار و دو بیست (۱۲۰۰ ه.ق) در روستای تلاوک دیده به جهان گشود. پس از



چون پرستم از خود خوارش رسید
پوشی خیزد آن تو او بر فریده بد
چون طمان ابرو تو در غمبید با
بس ابرو تو که با شمشیر ابرو با
تو تیرد

۱- ارمنان - دوره سی ام، ش ۴ و ۵، صص ۲۰۴ و ۲۰۸.
۲- روستای تلاوک، دهی است از بخش دودانگه، که در شمال دامنه البرز جای دارد. دودانگه خود، یکی از بخشهای شهرستان ساری است.



شاه (جلوس ۱۲۶۴، درگذشت ۱۳۱۳ ه.ق) چهارمین پادشاه دودمان قاجار، زندگی می کرده است. در آن هنگام، فرمانروای مازندران، «مُلک آرا»، محمد قلی میرزا متخلص به «خسروی» (تولد ۱۲۰۳، درگذشت ۱۲۸۹ ه.ق) فرزند فتحعلی شاه بود، که در سال ۱۲۲۹ ه.ق فرمانروای استرآباد شد و دیرگاهی فرمانران مازندران بود.

میرزا محمود فدایی در چامه ای بلند، که برای دادخواهی از «ملک آرا» سروده بود، ضمن گزارش حال و چگونگی رویدادی که سبب دستگیری وی را فراهم آورده بود، به ستایش حاکم مازندران پرداخته است.

باب در ارتش از غم غمناک
از زنده زنده نظر من فریب از

دیوان فدایی

«فدایی» دیوان شعری (مقتل) دارد در گزارش و شرح زُخدادهای کربلا و باز نمود احوال سالار شهیدان، حضرت ابا عبدالله الحسین، و همراهانش، که سوگ سرودهایی با سوزِ درون و اندوهی گران را در بر می گیرد. چند صفحه ای در آغاز دیوان، به نثری شیوا آراسته شده است، که «فدایی» در آن به انگیزه سُرایش مقتل پرداخته است. در پاره ای از این نوشته چنین می خوانیم:

امید از سخنورانِ صاحب نظر و صاحب نظرانِ سخنور چنان است که در عیوبِ منظومات این اوراق اغماض نموده، چشم خورده بینی [خورده بینی] بپوشند، به غث و نث کلام و رب و بث مرام نپردازند، که مقصود اصلی تحصیلِ رضایِ اله و وسیله نجاتِ عقباست ... بر متبّع ... مخفی نیست که مضامین این منظومات ... کلاً مآخوذ است از کتب اخبار و اسفار سیر و مغازی فریقین ... و مستند است به سندی. و چون میدانِ نظم تنگ و کمیتِ خامه در تکابوی آن لنگ است، ذکر اخبارِ بعینها در این مقام متعسر، بل متعذر است، پس چاره جز نقل بالمضمون و بالمعنی نیست. (۳)

سروده های فدایی آن چنان سوزناک و برآمده از دل است که بر دلِ بیشینه بومیان تشسته است و در روزهای محرم و سوگواری سرور شهیدان، در مساجد و تکیه های روستایی، بی آنکه کسی سراینده اشعار را بشناسد، خوانده می شود. مردم، این کتاب را به نام اصلی خود، مقتل می شناسند. آنچنان که استاد فدایی نیز در پایان دیوان، در بیته نام این دفتر منظوم را این گونه یاد کرده است:

زد قلم چندان پی تحریر این «مقتل» قَدَم

کز نهادِ نی برآمد ناله جَفَتِ القَلَم

(ص ۲۲۰)

این اثر گرانبها، در برگزیده چهار نظام یا بخش است. به همین سبب برخی آن را «چهار نظام فدایی» می خوانند.

آموزش در مکتب خانه محلی، برای فراگیری دانش دینی به شهر ساری و از آنجا به قم و پس از آن به نجف رهسپار گشت. گویی به هندوستان نیز سفری و گذری داشته است. اما درباره اینکه، چرا به «فدایی» نام گرفته است به دیوانش نگاهی می افکنیم، در صفحه ۱۸۸ چنین می گوید:

دیدم شبی به خواب که در دشتِ کربلا
تنه‌ایستاده بود، شه ملکِ ایتلا...

از خونِ سرخ تازه جوانانِ سبز خط
رویده بود لاله در آن دشتِ جا به جا

تا چشم می نمود در آن طرفه دشتِ کار
دیدم شکفته نرگین شهلا ز دیده ها...

آنجا ستاده بود «حبیب مظاهری»
چون تیر یکزیان و به قد چون کمان دو تا

ناگه سپاهِ ظلم به شه حمله ور شدند
افتاد نونهایِ ریاضِ علی ز پا

آن دم من و حبیب نهادیم از خلوص
سرها به روی پاش که یعنی تو را فدا

ما را ز تن بُریده یکی ز آن سپاه سر
بگذاشتش به سینه ما از سر جفا...

کردی اشاره شاه، که اینم «فدایی» است
بُ نمود این لقب به من آن شاه دین عطا...

جویم مدد ز طالع بیدار آن جناب
کان خواب را دوباره مگر بینمش به خواب

همچنان که در این بیت ها آورده شد، «میرزا محمود»، نام شعری (تخلص) خود، «فدایی»، را از زبان «شاه شهیدان» به ارمغان ستانده است و در سراسر دیوان این نام را به کار گرفته است:

بادا هزار جانِ «فدایی» فدای تو

کو جان فشانده در ره جانان و تشنه بود

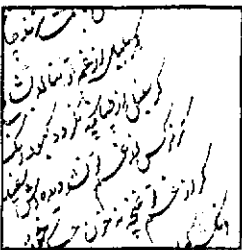
(ص ۱۴۹)

چون جانِ خود نکرد «فدایی» فدای تو

مرغ حیاتش از قفس تن پریده باد

(ص ۱۱۲)

فدایی با خاندان قاجار، همروزگار بود، و در دوره پادشاهی «فتحعلی شاه» (جلوس ۱۲۱۲ و درگذشت ۱۲۵۰ ه.ق) دومین پادشاه قاجار و محمد شاه (جلوس ۱۲۵۰، درگذشت ۱۲۶۴ ه.ق) سومین پادشاه و ناصرالدین



شاعر در پایان نظام چهارم می فرماید:

هر دم از عمر می رود نفسی
چون نگه می کنم نمانده بسی

ای بی خبر و بی خرد و ای بی بصیرت و بی هنر؟

دور جوانی گذشت، موی سیه شد سپید
برق یمانی برفت، گرد نماند از سوار

در این مدّت قدّمی در راه خدا نگذاشتی و دمی
به تصفیه قلب و تزکیه نفس همت نگماشتی، غفلت
تا کی و معصیت تا چند؟ تلافی این خسران و
مکافات این حرمان به چه توان نمود؟ که ناگاه
سرویش توفیق به گوش هوشم ندا در داد که بقیه عمر
را به خود پرداز و منظومه ای در مصائب شهسوار
کشور اعجاز آغاز و در امید را مفتوح ساز ...
صص ۵ و ۶ دیباچه

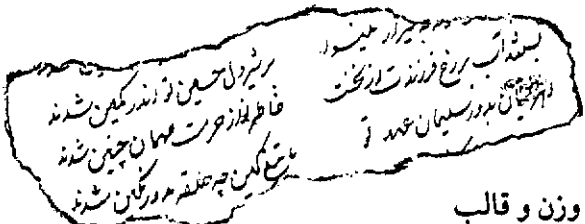
گذشته از اینها، بیتی دیگر در پایان مقتل آمده است که
شاعر تاریخ فرجام کار سرودن دیوان را، در آن به گونه «ماده
تاریخ» یاد کرد. آن بیت چنین است:

كَلِكِ خُونِ رِيْزِ «فدایی» در دم اتمام آن

«مقتل شاه شهیدان» زد به تاریخش رقم

بر پایه این بیت، عبارت: «مقتل شاه شهیدان»، در حساب
جمل، با سال ۱۲۴۶ هـ.ق برابر می افتد. با توجه به اینکه
پیشتر، زاده سال وی را حدود ۱۲۰۰ هـ.ق یاد کردیم، بنابراین
فدایی به هنگام سرودن مقتل بیش از چهار سال داشت.
در باره درگذشت شاعر، همچنان که روانشاد محمد طاهری
(شهاب) نیز یاد کرده باید گفت که، حدود سال ۱۲۸۰
هـ.ق، روی داده است. طاهری شهاب می نویسد:

«در حاشیه یکی از صفحات کتاب چهار نظام، به خط
شخص دیگری تاریخ فوت مرحوم فدایی را به سال ۱۲۸۲
هجری قمری نوشته اند.» (۴)



وزن و قالب

مقتل یا چهار نظام فدایی که حدود ۳۷۰۰ بیت دارد،
یکسره از آغاز تا انجام در قالب شعری ترکیب بند و در بحر
عروضی مضارع ثمن اخرب مکثوف مقصور (مفعول
فاعلات، مفاعیل فاعلان) سروده شده است، اما در کلیات
فدایی، یعنی بیرون از چهار نظام، قالبهایی دیگر در اوزان
گونگون وجود دارد، مثل: مثنوی، قصیده، مستزاد، مخمس،
رباعی و غزل.

چند بیت از يك مثنوی که در دیباچه دیوان آمده است:

این مقتل منظوم چو گردید تمام
بر «چار نظام» نظم او یافت نظام
افکند خلل به چار ارکان وجود
بی نظم شد آن چار از این چار نظام

نظام نخست در بردارنده هفتاد و دو بند است و ۱۷۴۰
بیت دارد.

نظام دوم، چهل و سه بند و ۹۲۷ بیت است.
نظام سوم، سی و دو بند و شامل ۵۲۵ بیت می باشد.
و سرانجام نظام چهارم که بخش پایانی مقتل هم هست،
در برگرفته بیست و هفت بند و ۵۲۶ بیت است. و کل چهار
نظام ۳۷۱۸ بیت را در خود گنجانده است.

«فدایی» در نظام دوم و چهارم بیت هایی را آورده است، که
در آنها از پیری و کهنسالی خود سخن رانده است و همچنین
فریاد آورده است که در هنگام سرایش مقتل عمرش از
«چهل» هم گذشته بود. در بند آخر از نظام دوم می فرماید:

روی سفید گرچه سیه گشتش از گناه

موی سیه سفید شدش در ولای تو

(ص ۱۶۳)

در پایان بند آخر از نظام چهارم فرموده است:

عمرم ز «چل» گذشت عصایم امید توست

هر کوز «چل» گذشت ندارد عصایم

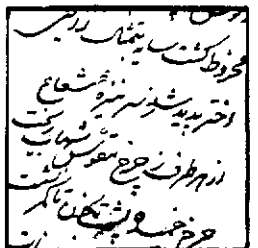
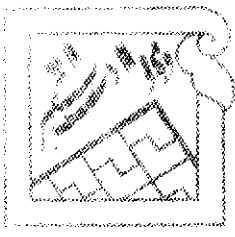
گشتم اگر چه پیر به پیریم رحم کن

بختم نمابه جاه شه لافتنی فتی

(ص ۲۲۰)

افزون بر این، شاعر در مقدمه دیوان، خود آشکارا بدین
نکته اشاره کرده است و به پیروی از دیباچه گلستان سعدی،
قلم را در تأسیف ایام از دست رفته، لختی گریانده، داد سخن
را این گونه داده است:

ناظم این عقد منظوم ... وفایی ادب، فدایی لقب
محمود الإسم ... لآلی مشوره کلام را به رشته نظم
مرتب و دراری مکنونه مرام را در سلک ظهور منحوظ
می سازد، که بر عارفان عت و سمن سخن و آگاهان
اخبار نو و کهن محتجب نماناد، که چون این عاصی
را شمار عمر گرانمایه از عهد شباب به اربعین رسید
و بهار جوانی به خزان پیری مبدل گردید، شبی در
عالم فکر و خیال براندیشید و بر روز سیاه و حال
تباو خود نگرید، با خود گفت:





با نگاهی به دیوان فدایی، در می یابیم که او در دانشهای رایج زمان خود استادی و مهارت داشت. به کارگیری اصطلاحهای اختر شناسی و دستگاهها و مقام های موسیقی، بیانگر این است که شاعر، این پهنه ها را در نور دیده است، همچنین به کارگیری ارسال المثل و تلمیح و بهره گرفتن از مایه های اسطوره ای گستردگی دانش او را آشکار می دارد، دیوان «فدایی» انباشته است از صنعت های ادبی: همچون انواع ایهام و گونه های تشبیه، استعاره کنایی و دیگر آرایه های بدیعی و بیانی.

اینک چند نمونه را فرا پیش می نهیم:

سود بردن از اصطلاحات موسیقی

هنگامه نوای مخالف چو گشت ساز
شد عازم عراق، حسین آن شه حجاز

(ص ۳۱)

حجاز و عراق از مقامهای موسیقی است. «حافظ» فرموده است:

این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت
و آهنگ بساز گشت به راه حجاز کرد

نقاره در خروش شد و ناله کرد نای
بربط به زاری آمد و دف زد کف فسوس
می زد به سینه طبل و به رخساره چنگ، چنگ
شیون ز کوس رفت به گردون آبنوس

(ص ۱۶۹)

آواز الزنجیر ز زنگوله جرس
هر گوشه راست گشته به آهنگِ دنواز
«راست» و «زنگوله» از مقامهای قدیم به شمار می آیند.
این بیت از يك بند سیزده بیتی است که بیشینه آن به بهره گیری از اصطلاحات موسیقی سروده شده است.

اشاره به بروج فلکی

تایید خور به خانه سرطان چنان که حوت
بریان شدی به تابه گردون از آن شرار
«سرطان و حوت» دو برج از دوازده بروج فلکی اند. میان آن دو، ایهام تناسب هم برقرار داست.

به کارگیری ارسال المثل

خار غمش به پای کسی نیست گر خس است
«در خانه گر کس است همین يك سخن بس است»

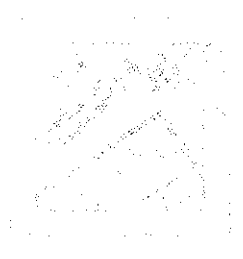
کفی آب چون بر گرفت از فرات
پُر از آب شد، دیده کائنات
چنین گفت سالارِ مروانیان
که گر آب نوشد حسین این زمان،
بر آرد دمار از شما سر به سر
کُند عرصه رزم زیر و زبر
همین لحظه جنگی نمایان کنید
دمادم به او تیر باران کنید
ز حکمش به کردار ابر مطیر
بیارید بر پیکر شاه تیر
قضا را در آن دم خلدنگی ز زه
که کرباس بودی به پیش زره
رها کرد، يك کافر تیره جان
به فصد لب خسرو انس و جان...
الف جای در حلقه میم کرد
برون داد خون، غنچه از تاب درد



چند بیت از قصیده ای بسیار بلند و زیبا با ردیف «تشنه» که چند بار مطلع آن تجدید شده است:

شد چنان از تف دل کام سخور تشنه
که ردیف سخنش، آمده یکسر تشنه
خشک گردید هم از دود دل و دیده، دوات
خامه با سوز رقم کرد به دفتر تشنه
گشت گلشن ز تف ناله بلبل، گلخن
گل به يك قطره آبی ست چو اخگر تشنه
بر سر خاک فئاده ست گل از باد سموم
بر لب آب ستاده ست صنوبر تشنه ...
سرو همچون الف آه علم شد، که نگون
شد علم، از کف عباس دلاور تشنه
زلف سنبل شده افشان و پریشان که چرا
شد پریشان به سنان کاکل اکبر تشنه؟

فردرود چنگ چنگ سازان
بچون سر سینه عاگره سحران
چون روضه قنار صد گلزاره کان
ست از فخره باز کبر کشک میان
ست از فخره باز کبر کشک میان



در آن خرابه جای نمودند مثل گنج
 «آری که گنج راست به ویرانه هامآب»
 یعنی که پافتاده ام و مقصدم بعید
 «خرمابه شاخ نخل بُن و دست نارسا»
 از خون، رخ سیاه کنسون سرخ می کنم
 «بالتر از سیاه که گفته است نیست رنگ؟»

شیوه شاعری فدایی

زبان فدایی در سروده ها، هموار و استوار است و ساده و روان و همین ویژگی سبب شده است بر شور و سوزناکی سوگ سرودها افزوده گردد، تا آنجا که گویا آسمان نیز با شنیدن آن، از دیدگان خون می بارد.

بس کن ای «محمود»، کاین طبع روان

خون روان سازد ز چشم آسمان

«فدایی»، با به کارگیری زبانی ساده و بهره مندی از طبع روان در ذکر ستایش و مناقب و دلاوریهای سرور شهیدان و یاد کرد حماسه حسینی و نمایش صفوف و رویارویی جنگاوران و تصویرگرها به خوبی، کار را به فرجام برده است. «فدایی» با نازش به نظم خود، بر آن است که رشته نظم او رشته پروین را از هم گسیخته است:

رشته نظم «فدایی» رشته پروین گسیخت

آسمان را داغ بر دل نظمش از اختر کشید

(بخش قصاید ص ۴۲)

شاعر، آگاه بود که با زبانی استوار و کلکی فسونکار، آتش در دل و جان اهل روزگار زده است، به همین روی می گوید:

«فدایی» خامه بر دفتر مَرَن، بر هم مزن کشور

که نرکِ خامه ات خنجر به قلب شیخ و شاب آمد

به هر روی، سبک فدایی در بیان مصیبت ها و مرانی و مناقب، همان شیوه و سبک محتشم کاشانی (۹۹۶-۹۰۵ ه.ق) در بخش مرانی و ترکیب بندهای معروفش می باشد.

فدایی در دیباچه دیوان، در این باره چنین نوشته است:

... اما شهسوران میدان سخنوری در این مقاله هر چه بایست گفت، گفتند و جوهرشناسان بحر نکته پروری، دُر این معنی را به الماس نظر دقیق، به نوعی که بایست سُفت، سُفتند، لاسیما صاحب طبع روانی که ... طغرای غزای دانش نشان به شأن عظیم - الشان شایان ... است و کالای کلام گرانهایش همگنان را از اتیان به مثل آن خارج از حد امکان است و دیده های قدسیان از حرقت کلام پرسوزش مجروح است ... یعنی مولانا محتشم کاشانی ...

آن محتشمی کسز احتشامش

از چرخ گذشته است نامش

سوز دل آفتاب پر سوز

از شعله آتش کلامش

الحق آن عندلیب روضه شهدای آل رسول ... به نوعی سخن را جگر سوز ... ادا نمود که، زهره خنیاگر از استماع آن مویه گنان است ... در حلقه ای که

نمونه هایی از صنایع شعری

استعاره کنایی:

خور با سر برهنه برآمد ز کوهسار
 با چشم اشکبار و به رخسار سندروس
 از خاوران سفیده عاشور شد پدید
 زد جامه چاک، دست افق با غم و فسوس

از دیده ثوابت و سیاره خون چکید
 پشت سپهر گشت ز بسار آلم دو تا

استخدام:

از کف بریخت آب و به سر زد چو آب کف

پر آب کرد دیده حسرت به سان طامس

استعاره تبعی:

دلسوز او نبود کسی غیر تشنگی

دلجوی او نبود کسی غیر تیر و پر

ایهام:

شد نافه غزال ختن، چین گیسوش

بر روی ران آن سر اهل خطاهمی

ایهام تناسب:

آبی ز کف گرفت، به نزدیک لب رساند

ناگه ز راه حیل، یعنی ستم شعار

جناس تام و ایهام تضاد:

اینک سر حسین تو آمد به شهر شام

تابان چو آفتاب، کجا شام و آفتاب؟

نمونه های تشبیه و گونه های آن در سراسر دیوان آمده است، به سبب پیدایی آنها، از یاد کرد نمونه از این گونه و دیگر آرایه های بیانی و زیورهای بدیعی چشم فرو می پوشیم و دامن سخن از این پهنه فرا می چینیم. و به بهانه اینکه، این اندک خود نمونه ای است از بسیار و مُشتی از خروار، به همین اندازه بسنده می کنیم و دری دیگر می گشاییم.

در سبک نعت کیست این شهر شام
 و میم هلال در اشق لایع ضعیف
 کف بپوش کاین کاین و بیست و شش
 بنام هلال، بیست و شش و بیست و شش
 شمع بر قندک ملک شیخ زرد مدال



این صیدِ خونِ تپیده به صحرا، حسین توست
 وین مرغِ تیر خورده بر اعضا حسین توست
 این رفته سر به نیزه، که شد نازنین تَنش
 پامالِ سُمِ مرکبِ اعدا حسین توست
 این بیکسِ غریب که بر روی گریستند
 مرغِ هوا و ماهی دریا، حسین توست
 این مرهمِ جراحاتِ دلها که از ستم
 بگذشته درد او ز مُداوا حسین توست
 این گلبنِ ریاض رسالت که غنچه اش
 پژمرده شد ز غایتِ گرما حسین توست
 این پَر شکسته مرغ که مرغِ حیاتِ او
 پَران شده به شاخه طوبی حسین توست
 (دیوان ص ۱۳۱)

فدایی به پیروی از «محتشم»، دیوان را یکسره در مراثی و منقبت سروده، بنابراین تقریباً تمامی دوازده بند محتشم را بدین سان اقتفا نمود و بندهایی بسیار طولانی و زیبا آفریده است و این خود می تواند ویژگی فدایی بشمار آید؛ چه آنها که مراثی و ترکیب بندهایی بدین گونه به نظم کشیده اند، بندهای بلند ندارند و دیگر اینکه فدایی این کار را در حد و اندازه یک دیوان چهار هزار بیتی با همان ویژگی پی گرفته است.

در پایان این جُستار چند بند بسیار زیبا و گیرا، از ترکیبهای فدایی را به ارمغان، به دلسوختگان پیشکش می کنم:

چه فایده؟

بی چاکِ سینه، جامه دریدن چه فایده؟
 بی آبِ دیده، آه کشیدن چه فایده؟
 بی سوزِ سینه، سینه زدن را چه حاصل است؟
 بی دردِ دل، به خاک تپیدن چه فایده؟
 بی بند و اعتبار به گوش و به چشم خویش
 اندر جهان شنیدن و دیدن چه فایده؟
 گر استماع و عظمی نغز و دلکش است
 اما شنیدن و نشنیدن چه فایده؟
 چون تیر از نشانه خطا کرد و درگذشت
 اندر پی غزال دویدن چه فایده؟
 هستی ز حُب شیر خدا، گرچه شیر دل
 اما ز حق چو وحش رمیدن چه فایده؟
 بی یاد چشم پُر نم او خواب را چه سود؟
 بی ذکرش آبِ سرد چشیدن چه فایده؟
 هست ای عزیز، یوسف مصر وفا حسین
 او را نه ز آب شور خریدن چه فایده؟
 بی ذکر او ز نطق و تکلم بود چه نفع؟
 بی فکر او به کُنخ خزیدن چه فایده؟

مصراع‌ی از آن ذکر شود دست غم حلقه ها بر کَر دل
 کوبد و در دوره ای که بیتی از آن خواننده شود، چرخ
 دَوّار را جنونِ دَوّری حاصل شود، از سوزِ تابِ
 کلامش دلِ سنگ آب و از نظم پُر آیش بنیاد صبر و
 سکون خراب و بعد از آن، «صبحی»، صبحی کثیر
 این پیمانان و پیمانان نوحش این خُمخانه گردید و
 «حذوالنعل بالنعل» باحشمتِ محتشم، رسمِ تطابق
 ورزید.
 پس مرا با طبع ناموزون و میزان ناسنجیده، چه
 یارای دم زدن است و زبان آخرس را چه توان سخن
 گفتن؟

(صص ۴ و ۵ و ۶ دیباچه)

بدین سان آشکار است، که «فدایی»، محتشم کاشانی و حاج سلیمان صباحی بیدگلی کاشانی (درگذشته به سال ۱۲۱۸ هـ.ق) را چونان دو پیشرو و راهنمای خود می دانست و به همین روی در ترکیب بندها از این دو شاعر که در مرثیه سرایی مهارت داشتند پیروی نمود، به اقتضای بندهای معروف آنها، در همان وزن و قافیه و ردیف، ترکیب بندهایی بسیار زیبا و طولانی سروده است.

برای آشنایی بیشتر با توان شاعری فدایی و ارزش کار او، نمونه هایی را که به استقبال و پیروی از محتشم و صباحی کاشانی به نظم درآورده است، فرا روی شما می نهیم:

پرسیدم از هلال که قَدّت چرا خم است؟

گفتا: خمیدنِ قدم از بارِ ماتم است

گفتم به چرخ، بهر چه پوشیده ای کبود؟

آهی کشید و گفت که ماهِ محرم است

گفتم که، ای سپهر، بگو کاین عزای کیست؟

گفتا عزای اشرفِ اولادِ آدم است

گفتم به دل که بهر چه ای لَختِ خون چنین

وز خون برای کیست که چشم تو پر نم است؟

این ابر از برای چه بر گو که در هواست

و این شور در هوای که بر گو که در یم است؟

این صوتِ ناله است و یا صورِ رستخیز

این شورِ محشر است و یا جوشِ ماتم است؟

گفتا نه آگهی، که دمیده مَه عزای

همدم به آه سینه و دل خود همه دم است

ماه عزای و ماتم شاهی است کز غمش

غمها تمام در دل و دل جمله در غم است

در وصف ذاتِ قدسی او عقلِ واله است

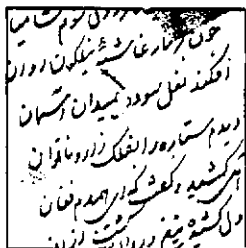
در شرح مدحِ حضرت او نطقِ اَبکم است

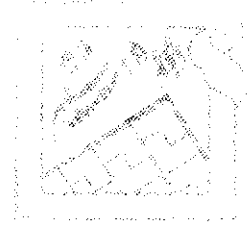
آن شمعِ جمعِ اهلِ جنان کز مُصیبتش

گیسوی حور، جمله پریشان و درهم است

چرخ سخا و اختر گردون نیرین

مهرِ سپهر حیدر و خیر النساء حسین





ای لاله داغدار برون کُن سر از زمین
 بی داغ او ز خاک دمیدن، چه فایده؟
 هر لحظه، ای هزار، ز شاخ گلی به سرو
 بی عشقِ او به هرزه پریدن چه فایده؟
 بر گل گریه ای هزار تو را ناله آرزوست
 بر آن گلی بنال که گل، سینه چاک اوست
 (دیوان ص ۱۸۳)

«یار شاهد است»

گل از غمش دریده قبا خار شاهد است
 خون شد دلم ز محنت او یار شاهد است
 تیر غمش به روی دلم تا به پر نشست
 گر نیست باورت دم سوفار شاهد است
 بلبل به باغ ناله کند در فسراقِ او
 اغراق نیست، غنچه به گلزار شاهد است
 از خونِ حلقِ تشنه او تیغ آبدار
 سیراب گشت، خنجر خونخوار شاهد است
 از بهرِ دادخواهی ما داد جان و سر
 بر این مقوله داورِ دادار شاهد است
 سر داد بر حق ز برای نجاتِ خلق
 ناموس و حی و واقفِ اسرار شاهد است
 مجنون او به نزد خرد پیر عاقل است
 عاقل به این مقوله و گفتار شاهد است
 باشد بهوش هر که بود مستِ باده اش
 آن کس که هست عارف و هشیار شاهد است
 لطفش کشیده پرده به روی گناه من
 پوشیده نیست، ساتر ستار شاهد است
 لطف حسین چو شامل حال فدایی است
 آزاد از عذاب و نکالِ خدایی است
 (دیوان ص ۱۸۴)

بهانه

بر قتلِ شه چو چرخ قضا را بهانه ساخت
 گردید نیل پوش و عزا را بهانه ساخت
 زین غصه روزگار گریبان گشود و مو
 و آن گه دو گاه صبح و مسا را بهانه ساخت
 زنگوله در خروش درآمد به ماتمش
 و ز بهر سیرِ ناقه، نو را بهانه ساخت
 چون شد گذار قافله غم به قنلگاه
 اُشتر به ناله، صوتِ در را بهانه ساخت
 سجاده ناتوان چو به نعش پدر رسید
 آنجا نشست و سُستی پا را بهانه ساخت

از خونِ حلقِ قاسم خونین بدن، عروس
 بر کف خضاب بست و حنا را بهانه ساخت
 آن سروری که تَرک سر از بهر دوست کرد
 وز تَرک سر شفاعت ما را بهانه ساخت
 می خواست از شفاعت کبری نجاتِ خلق
 از جان گذشت و حکم خدا را بهانه ساخت
 گویند شد فدای ذبیح خدا حسین
 جانم شود فدایش، خدا را بهانه ساخت
 در وصلِ دوست فانی فی الله ز شوق شد
 بهر بقای خویش فنا را بهانه ساخت
 از تشنگی کشید چو سوسن زبان به کام
 لب تر نمود ز اشک و بکا را بهانه ساخت
 جانم فدای آن که ز شوق لقای دوست
 از جانی خود گذشت برای رضای دوست
 (دیوان ص ۲۰۲)

نسخه های دیوان فدایی

۱- نسخه خطی متعلق به آقای کوچک اعزّی

این نسخه با جلدی چرمین در حدود ۴۰۰ صفحه و به قطع وزیری است، که هر صفحه آن به تقریب پانزده بیت دارد. خط آن شکسته نستعلیق، نوع کاغذ روسی و به رنگ قهوه ای سوخته می باشد. این نسخه با آنکه آغاز و انجام ندارد، بر دیگر نسخه ها برتری دارد، به همین سبب در تصحیح و ویرایش کامل دیوان، این نسخه را، اساس قرار دادم، ابیاتی که در این جُستار آورده شد، همه از این نسخه بود، صفحات کتاب شماره نداشت، برای آسان شدن کار آن را شماره گذاری نمودم. این نسخه تاریخ ندارد، اما به دلایل گوناگون کهن ترین نسخه می باشد.

۲- نسخه خطی متعلق به آقای محمد ذلیکانی تلاوکی

این نسخه با جلدی از چرم، در قطع بیاضی و با خط شکسته نستعلیق، در سال ۱۲۶۵ قمری به خط ذوالفقار مشهور به آقا بزرگ تلاوکی نوشته شده است. (نورده سال پس از اولین نسخه). این نسخه از دید ارزش، پس از نسخه اساس جای دارد.

۳- نسخه آقای حاج عبدالحسین ذلیکانی تلاوکی.

این نسخه در دو قتر، حدود سالهای ۱۳۵۰ خورشیدی به همت آقای حاج عبدالحسین ذلیکانی گردآوری شده است. این نسخه تنها بازنویسی است، بی آنکه تصحیح انجام گیرد و حتی لغزشهای رسم الخط متن و خطاهای عرضی را هم به همان سان باز نوشته اند، اما به هر روی کار توان فرسایی را انجام داده اند و با خط بسیار زیبایی نستعلیق آن را به نگارش درآوردند، سعی شان مشکور باد و اجرشان مأجور.

